

# طبقة کارگر در ایران: هم، انزوا، اُسلاف؟

مقدمه

بخش‌هایی از روشنفکران چپ در ایران گرچه با جنبش اعتراضی پس از بیست و دوم خرداد تا حدود زیادی همدلی دارند اما ائتلاف طبقه کارگر با طبقه متوسط را در شرایطی که هژمونی طبقه کارگر در جنبش سبز به منصفه ظهور نرسیده باشد جایز نمی‌دانند. نویسندگانی از این دست درباره ائتلاف طبقه کارگر با سایر طبقات بر این باورند که «طبقه کارگر نمی‌تواند به بهانه مبارزه با توتالیتاریسم به اتحاد با جناح‌های مختلف بورژوازی لیبرال (حتی جناح چپ بورژوازی) دست بزند.»<sup>۱</sup> از نگاه چنین نویسندگانی، «هدف فوری چپ از مشارکت در [جنبش اعتراضی پس از بیست و دوم خرداد] تشکیل پرولتاریا به صورت طبقه و به منظور خلع ید سیاسی و اقتصادی از کل طبقه بورژوازی است.»<sup>۲</sup> نقشه راه برای تحقق همین هدف را نیز چنین بازگو می‌کنند: «طرح این مطالبات نیازمند زمان، پیشرفت مادی وقایع و استمرار جنبش، کنارزدن ذهنیت‌های بورژوایی - لیبرالی، مبارزه با هژمونی لیبرال‌ها و کوششی دشوار برای حضور هژمونیک طبقه کارگر است.»<sup>۳</sup>

گرچه نشانه‌های فراوانی وجود دارد دال بر این که بسیاری از فعالان کارگری طی ماه‌های پس از بیست و دوم خرداد در دام چاله رمانتیسیم انقلابی برخی از جریان‌های روشنفکری چپ در ایران نیفتاده‌اند.<sup>۴</sup> با این حال ارزیابی انتقادی گفتاری که هدف نه ضرورتاً نامطلوب اما چه بسا ناممکن هژمونی طبقه کارگر را در دستور کار قرار می‌دهد در شرایط فعلی کماکان حائز اهمیت است. در این مقاله می‌خواهم به نحوی از انحا همین باب را باز کنم.

## غفلت از کثرت تضادها

تحلیل طبقاتی غالباً یا کثرت تضادها را نادیده می‌گیرد یا از میان انبوه تضادهایی که در متن جامعه سر باز کرده‌اند صرفاً تضاد طبقاتی را واجد خصلتی بنیادین محسوب می‌کند. مثل سایر جوامع، جامعه ایران نیز محمل ظهور و تشدید و استمرار تضادهای پرشماری میان بخش‌های گوناگون جمعیت بوده است که از قضا دولت‌های گوناگون تاریخ سی‌ساله نظام جمهوری اسلامی گاه در ایجاد و گاه در تقویت و گاه در برقراری‌شان هر یک به سهم خود نقش داشته‌اند. تضاد جنسیتی، تضاد قومیتی، تضاد میان سکولارها و مذهبیون، تضاد میان صاحبان سبک‌های گوناگون زندگی، تضاد میان اقتدارگرایان و دموکراسی‌خواهان، تضاد میان مرکز و پیرامون، تضاد میان شهر و روستا، تضاد میان برخورداران و نابرخورداران از اقتدار سازمانی در بدنه دولت، و البته تضاد منافع میان نیروی کار و سرمایه. فهرست تضادهایی از این قبیل شاید اصلاً تمامی نداشته باشد. سامان جامعه به یک معنا چیزی نیست جز مجموعه پرشمار و درهم‌تنیده‌ای از سلسله‌مراتب‌ها، مجموعه‌ای بی‌شمار و درهم‌بافته از فرادستی‌ها و فرودستی‌ها. هر یک از آحاد جمعیت بر حسب این که در هر یک از این دوگانگی‌ها در کدام سو قرار می‌گیرد و در چه نقشی ظاهر می‌شود چه بسا با طرف مقابل به نحوی از انحاء تضاد منافع داشته باشد، اعم از این که از چنین تضادی اصلاً آگاه باشد یا خیر. هنوز هیچ تدبیر سحرآمیزی پیدا نشده تا همه این تضادها را با یک حرکت از میان بردارد. می‌توان هر یک از این تضادها را بر حسب شدت یا گستره یا اهمیت ایدئولوژیک یا سایر ملاک‌ها با هم مقایسه کرد و بر این اساس به رتبه‌بندی‌های گوناگونی میان‌شان دست یازید، اما دشوار بتوان بر این مسأله وزن‌دهی و اعتبارسنجی چندان فایده‌ای مترتب دانست. کثرت تضادها یک واقعیت تجربی است، برکشاندن یک تضاد از میان انبوه تضادها و بر رتبه اول قراردادنش اما یک انتزاع ثوریک که متأثر از نوع ایدئولوژی و موقعیت تاریخی و سایر عوامل تعیین‌کننده‌اش است.

## کوچک‌انگاری انواع سلطه غیر طبقاتی

تحلیل طبقاتی موردنظر برخی روشنفکران چپ از جنبش سبز دقیقاً همین واقعیت تکرر تضادها را نادیده می‌گیرد. در چارچوب چنین تحلیلی از یک سو طبقه با اتکا بر روایت مارکسیسم ارتدکس صرفاً طبقه اقتصادی به حساب می‌آید و از سوی دیگر نیز سایر انواع دوگانگی‌های اجتماعی که بر محورهایی از قبیل جنسیت و قومیت و ایدئولوژی سیاسی و سبک زندگی و موقعیت جغرافیایی و جز آن قوام یافته‌اند نه‌این‌که اصلاً دیده نشوند بلکه در سایه پررنگ طبقه کمابیش به هیچ گرفته می‌شوند.

از منظر تحلیل طبقاتی، نزاع اصلی در جامعه بر سر «مازاد» است. تولید به دست بخش‌هایی از جمعیت به عمل می‌آید که صاحب ابزار تولید نیستند. بخشی از ارزش تولید به همین تولیدکنندگان بی‌واسطه پرداخت می‌شود تا زمینه بازتولیدشان فراهم آید. بخش دیگری از ارزش تولید که بنا بر تصمیم صاحبان ابزار تولید به سوی سایر طبقات روانه می‌شود مازاد را تشکیل می‌دهد. نحوه تولید و تصاحب و توزیع مازاد در این اثنا ساختار طبقاتی جامعه را تعیین می‌کند. افراد جامعه در انواع قدیمی‌تر تحلیل‌های طبقاتی بر حسب رابطه‌شان با ابزار تولید طبقه‌بندی می‌شوند<sup>۵</sup> و در انواع جدیدتر تحلیل‌های طبقاتی بر حسب رابطه‌شان با مازاد<sup>۶</sup>، اما وجه اشتراک همه انواع تحلیل طبقاتی در این است که پرسش‌های مهمی از این دست را پیش می‌کشند: چه کسانی مستقیماً مازاد را تولید می‌کنند؟ مازاد چگونه سازماندهی می‌شود؟ چه کسانی مازاد را از دست تولیدکنندگان مستقیم درمی‌آورند و سپس به چه کسان دیگری و به چه مقاصدی و به چه شیوه‌هایی توزیع می‌کنند؟

تضاد منافعی که بر سر تصاحب و توزیع مازاد در جامعه درمی‌گیرد و نزاعی که در این اثنا رخ می‌دهد بی‌تردید از مهم‌ترین کانون‌های متکثر تعارض‌های اجتماعی است. اهمیت انکارناپذیر تحلیل‌های طبقاتی دقیقاً از همین امر سرچشمه می‌گیرد. اما مشکل زمانی پدید می‌آید که برخی از روشنفکران چپ می‌کوشند نه فقط فرایندهای طبقاتی بلکه فرایندهای غیرطبقاتی جامعه را نیز با استفاده از تحلیل طبقاتی توضیح دهند. در حین چنین تلاشی اما هم سایر انواع غیرطبقاتی استثمار و سلطه کم‌اهمیت جلوه داده می‌شود و هم مبارزه بخش‌هایی از جامعه نظیر طبقه متوسط برای امحای ریشه‌های انواع سلطه غیرطبقاتی. نمونه‌ای از کوچک‌انگاری مبارزات طبقه متوسط به قلم یکی از روشنفکران پرکار چپ ایرانی:

خرده‌بورژوازی (طبقه متوسط) طبقه‌ای است معلق میان بورژوازی و پرولتاریا که، به دلیل فقدان انسجام و بی‌بهرگی از یک بافت طبقاتی واحد و تکثیر درون‌طبقاتی و، به تبع، وضع متفاوت با بورژوازی و پرولتاریا در نظام تولیدی، از بروز واکنش منسجم و یکپارچه نسبت به هر کلیت طبقاتی عاجز است. خرده‌بورژوازی طبقه‌ای است شلوغ، بی‌برنامه، فله‌ای و درهم که بنا بر خصلت طبقاتی خود و به اعتبار میزان بالانس قوا میان طبقه کارگر و بورژوازی به سوی یکی از این دو قطب جهت‌گیری می‌کند. بدیهی است منافع طبقاتی قشرهای تحتانی خرده‌بورژوازی غالباً به سوی طبقه کارگر میل دارد. در جریان تشدید نزاع طبقاتی میان بورژوازی و پرولتاریا، خرده‌بورژوازی ناگزیر می‌باید به دنباله‌روی از یکی از این دو طبقه عمده و تعیین‌کننده و سرنوشت‌ساز کشیده شود و در نتیجه طی مدت کوتاهی در طبقه پیروز نزاع تجزیه و منحل شود.<sup>۷</sup>

مبارزات طبقه متوسط برای کسب آزادی‌های سیاسی و فرهنگی، از این منظر، به خودی خود واجد ارزش شناخته نمی‌شود. اگر جنبش دموکراتیک طبقه متوسط در ائتلاف با بورژوازی به جریان درآید ارتجاعی محسوب می‌شود و چنان‌چه از خلال ائتلاف با پرولتاریا حلول باید مترقی شناخته می‌شود. سمت و سوی پیشرفت فقط با یک سنجه تعیین می‌شود: میزان سلطه طبقاتی. دقیقاً با همین پیش‌زمینه است که جنبش سبز نیز فقط بالقوه و مشروطاً مترقی جلوه می‌یابد، باری، مشروط به حضور هژمونیک طبقه کارگر.



## منافع طبقاتی و دگرگونی‌های اجتماعی

تضادهای اجتماعی در ایران امروز چنان متکثر و چنان پراکنده‌اند که دیگر نمی‌توان کانون واحدی برای مبارزه اجتماعی متصور بود. اگر چنین باشد، «پس انتظار پدید آمدن یک جنبش اجتماعی واحد و یکپارچه را داشتن انتظاری غیرواقعی خواهد بود.»<sup>۸</sup> مساعی فکری برخی از جریان‌های روشنفکری چپ در ایران برای هدایت کلیت جنبش اعتراضی موجود به سوی تأمین منافع صرفاً اقتصادی مشروع اما سبکتی طبقه کارگر نشان‌دهنده ابتلای شان به درکی نادرست درباره رابطه منافع طبقاتی و دگرگونی‌های اجتماعی است. به قراری که کارل پولانی بیش از نیم قرن پیش در فراز درخشانی نوشت، «سرنوشت طبقات را نیازهای جامعه بیش‌تر معین می‌کند تا سرنوشت جامعه را نیازهای طبقات.... میزان توفیق طبقات در یک منازعه بستگی خواهد داشت به توانایی‌شان در جلب حمایت اعضای سایر طبقات که این نیز به نوبه خود به میزان تحقق تکالیفی منوط خواهد بود که منافع گسترده‌تر از منافع خودشان مقرر کرده است.»<sup>۹</sup>

اتخاذ موضعی در قبال یک جنبش که نه منافع اقتصادی و اجتماعی اعضا و گروه‌های جلوبرنده‌اش را در نظر بگیرد و نه هیچ گونه ائتلاف با سایر نیروهای جنبش اعتراضی را برتابد دال بر غفلت از اصلی تعیین‌کننده نیز هست: منافع طبقه‌ای خاص صرفاً مقصدی را تعیین می‌کند که اعضایش برای رسیدن به آن تلاش می‌کنند نه ضرورتاً موفقیت چنین تلاشی را. میزان موفقیت در تأمین منافع یک طبقه هم به نحوه ائتلاف‌های طبقاتی‌اش بستگی دارد و هم به میزان استفاده هوشمندانه‌اش از خلأ قدرت منتج از شکاف عمیق در بلوک قدرت.

### از مجادله تا منازعه

به ندرت هم زمینه مساعد برای ائتلاف طبقاتی میان طبقات ناراضی پیش می‌آید و هم شکاف عمیق در بلوک قدرت. این هر دو معمولاً در اثر بروز عاملی برون‌زا به وقوع می‌پیوندند. رویدادهایی چون سوانح پدیده طبیعی، جنگ، ظهور دشمن جدید، سلاحی نوین که به دست دشمنی قدیمی به کار بسته شود، کشف شیوه‌های جدیدی برای تحقق اهداف قدیمی، و جز آن از شمار چنین عوامل برون‌زایی هستند.<sup>۱۰</sup> عامل برون‌زایی که در فقره شکل‌گیری اعتراضات اخیر هم زمینه‌های هم‌گرایی میان طبقات گوناگون را فراهم آورد و هم شکاف عمیقی در بلوک قدرت انداخت عبارت بوده است از ظهور بحران آنتاگونیسم سیاسی میان طبقه سیاسی حاکم.

مهم‌ترین دستور کار دولت نهم در حوزه اقتصاد سیاسی طی دوره چهارساله حاکمیت خویش عبارت بود از بازآرایی طبقاتی جامعه عمدتاً به زیان بخش‌هایی از بورژوازی پدیدآمده در دهه اول انقلاب و تثبیت‌شده در دوره شانزده‌ساله پس از جنگ اما به نفع قشر نوظهوری از هم‌پیمانان

دولت نهم که تا پیش از نهمین انتخابات ریاست جمهوری غالباً نه در رأس بلکه در میانهٔ هرم‌های قدرت سیاسی و ثروت اقتصادی قرار داشتند. همین عزم جزم دولت نهم برای ایجاد دگرگونی عظیم در دایرهٔ نخبگان اقتصادی و سیاسی که با جابه‌جایی‌های پرتلاطم در گردش ثروت اقتصادی و قدرت سیاسی همراه بود به بحران آنتاگونیسم سیاسی میان آن دسته از نیروهای سیاسی انجامید که هنوز راهی به حاکمیت داشتند. مناقشهٔ پس از بیست‌ودوم خرداد در دو طرز برخورد متفاوتی ریشه داشت که طرفین نزاع در قبال همین آنتاگونیسم سیاسی از خود نشان دادند. راه‌حلی که جناح اقتدارستیز می‌خواست برای حل و فصل نزاع‌های سیاسی اتخاذ کند همان راه‌حل متعارف اتکا به نهاد سیاسی انتخابات بود، آن‌هم به منزلهٔ ظرفی برای وقوع و حل و فصل بخشی از منازعات سیاسی. جناح اقتدارگرا اما نه در کلام بلکه در عمل به راه‌حلی بی‌اهمیت کردن نهاد انتخابات روی آورد و انتخابات را از این رهگذر نه محل حل دعوا بلکه موضوع دعوا قرار داد.<sup>۱۱</sup>

زمینهٔ مساعد برای ائتلاف‌ها و هم‌گرایی میان انواع نیروهای معترض در اثر همین بحران آنتاگونیسم سیاسی و گذار متعاقب‌اش در برههٔ تاریخی بیست‌ودوم خرداد فراهم آمده است: گذار از وضعیت مجادله به وضعیت منازعه.<sup>۱۲</sup> در نظم سیاسی مبتنی بر مجادله که مشخصهٔ دورهٔ قبل از بیست‌ودوم خرداد بود امکان طرح خواسته‌های مدنی ولو به طرز حدائقی کمابیش وجود داشت. اما در نظم سیاسی مبتنی بر منازعه که مشخصهٔ ماه‌های پس از بیست‌ودوم خرداد است بسیاری از خواسته‌های مدنی و اجتماعی و اقتصادی به خواسته‌های بنیادین سیاسی گره خورده است چندان که تا تکلیف خواسته‌های بنیادین سیاسی معلوم نشود سایر خواسته‌ها به خودی خود محلی از اعراب نخواهند داشت. شهروندان و نیروهای اجتماعی در وضعیت مجادله می‌توانستند از تظلم و دادخواهی کمابیش طرفی ببندند و هنوز امیدوار بودند نهادهایی ولو با حدائقی از استقلال و بی‌طرفی وجود دارند تا با استفاده از سازوکارهای قانونی و عرفی به تظلم‌شان رسیدگی کنند. اما شهروندان در وضعیت منازعه به دو گروه متمایز ستیزه‌جو تقسیم شده‌اند و خود نهادهای قانونی از قضا جانب یک طرف منازعه را گرفته‌اند و از این‌رو سازوکارهای تظلم و دادخواهی و مطالبه‌محوری تا حدود زیادی عملاً منتفی شده است. نظم سیاسی مبتنی بر منازعه غالباً زمینه‌ای مساعد برای ائتلاف نیروهای معترض حول پلتفرم مشترک را فراهم می‌آورد.

### منافع طبقاتی

استدلال آن دسته از روشنفکران چپ که معتقدند طبقهٔ کارگر نباید به بهانهٔ مبارزه با توتالیتراریسم به ائتلاف با سایر طبقات فرادست مبادرت ورزد در معرض ابتلا به نقیصهٔ مهلک‌تری نیز هست، نقیصه‌ای که رسیدن به پلتفرم مشترک میان طبقهٔ کارگر و سایر طبقات اجتماعی برای مقابله با

توتالیتاریسم را نامطلوب جلوه می‌دهد: تقلیل منافع طبقاتی طبقه کارگر به منافع اقتصادی کارگران. تردیدی نیست که منافع اقتصادی طبقه کارگر در کانون منافع طبقاتی کارگران جای دارد، اما منافع طبقاتی هم‌چنین در پیوند وثیق با مؤلفه‌هایی چون آزادی و دموکراسی و حقوق بشر و جز آن نیز هست.

اعضای طبقه کارگر، مثل هر عضو از هر طبقه دیگر، در نقش‌های گوناگونی ظاهر می‌شوند: در کارخانه در نقش کارگر، در خانه در نقش عضو خانواده، در سپهر عمومی در نقش شهروند، در فضای مجازی در نقش کاربر. امحای مناسبات اقتدارگرایانه در سپهر عمومی و تضعیف رابطه سلطه در خانه به همان اندازه در خدمت منافع طبقاتی طبقه کارگر است که الغای رابطه استثماری در کارخانه. تأمین بخش‌هایی از منافع طبقاتی طبقه کارگر نیز در گرو تحقق همان خواسته‌هایی است که غالباً مطالبات طبقه متوسط محسوب می‌شود.

### مؤخره

آن دسته کم‌شمار از روشنفکران چپ که ائتلاف طبقه کارگر با سایر طبقات اجتماعی را در فقدان حضور هژمونیک طبقه کارگر در جنبش اعتراضی پس از بیست‌ودوم خرداد بر وفق منافع طبقاتی کارگران نمی‌دانند دست کم از چهار زاویه ارزیابی نادرستی از صحنه سیاسی در ماه‌های پس از انتخابات دهم به دست می‌دهند. اول این که گاه تصریحاً و گاه تلویحاً ارزیابی اغراق‌آمیزی از پتانسیل‌های عروج طبقه کارگر برای مبارزه اجتماعی به عمل می‌آورند چندان که طبقه کارگر را در دفاع از منافع طبقاتی خویش کمابیش بی‌نیاز از ائتلاف با برخی طبقات فرادست سیاسی و اقتصادی می‌دانند. دوم این که هم به واسطه دلسرد کردن طبقه کارگر از ائتلاف با طبقات فرادست ناراضی و هم در اثر نوعی تلقی نارس درباره فرصت سیاسی‌ای که پس از بیست‌ودوم خرداد برای تضعیف سلسله‌مراتب‌های اجتماعی پدید آمده است ناخواسته به سهم ولو ناچیز خویش در بی‌توجهی به یارگیری و هویت‌سازی و سازمان‌دهی طبقه کارگر نقش ایفا می‌کنند. سوم این که در موقعیت کمپایی که بسیاری از اپوزیسیون‌های پراکنده در گرایش به تحقق دموکراسی کمابیش اشتراک نظر دارند نه با هدف‌گذاری برای کسب حداقل‌هایی ممکن از حقوق حقه طبقه کارگر بلکه با نیت دستیابی طبقه کارگر به حداکثرهایی عجاتاً ناممکن از منافع طبقاتی‌اش یک‌بار دیگر نیز به سهم خویش عملاً سد راه دستیابی به حداقل‌هایی از وضعیت دموکراتیک می‌شوند. چهارم نیز این که ردیه‌نویسی‌شان بر راهبرد ائتلاف طبقاتی و استقبال‌شان از راهبرد انزوای طبقاتی طبقه کارگر در شرایطی که نه شکاف چپ و راست بلکه شکاف اقتدارگرایی و دموکراسی‌خواهی در اولویت است چه‌بسا در تسهیل استفاده ابزاری اقتدارگرایان از اعضای طبقه کارگر بی‌تأثیر نباشد.

## یادداشت‌ها:

۱. محمد فراگوزلو، "درباره‌ی غیبت طبقه‌ی کارگر"، *البرز: نقد اقتصاد سیاسی*، ۱۳۸۸/۱۰/۱۷، در تارنمای ذیل:  
<http://www.alborznet.ir/Fa/ViewDetail.aspx?T=2&ID=267>
۲. محمد فراگوزلو، "ماهیت طبقاتی جنبش اجتماعی جاری"، *البرز: نقد اقتصاد سیاسی*، ۱۳۸۸/۹/۱۰، در تارنمای ذیل:  
<http://www.alborznet.ir/Fa/ViewDetail.aspx?T=2&ID=251>
۳. همان.
۴. از باب نمونه بنگرید به مواضع هم‌دلانه اما مشروطی که دو تن از فعالان کارگری در قبال مبارزه‌ی طبقه‌ی متوسط در جنبش سبز از خود نشان داده‌اند:  
"Against the Status Quo: Interview by Ian Morrison with Iranian trade unionist Homayoun Pourzad," *The Platypus Review*, January 8th, 2010, at <http://platypus1917.org/2010/01/08/against-the-status-quo-an-interview-with-iranian-trade-unionist-homayoun-pourzad/>; and "Interview: In Iran, Labor Activists Face Repression," Bill Balderston, *Labor Notes*, January 19, 2010, at <http://www.labornotes.org/blogs/2010/01/interview-iran-labor-activists-face-repression>.
۵. روایتی که رالف دارندورف در کتاب کلاسیک خویش از نظریه‌ی طبقه‌ی مارکس به دست می‌دهد یکی نمونه از انواع قدیمی‌تر تحلیل طبقاتی است. بنگرید به:  
Ralf Dahrendorf, *Class and Class Conflict in Industrial Society* (Stanford: Stanford University Press, 1959) pp. 3-35.
۶. مثلاً نگاه کنید به:  
Stephen A Resnick and Richard D. Wolff, *Class Theory and History: Capitalism and Communism in the USSR* (London: Routledge, 2002) pp. 3-52.
۷. فراگوزلو، پیشین.
۸. آن اسکات، *فرهنگ سیاسی و جنبش‌های اجتماعی*، ترجمه‌ی رامین کریمی‌ان (تهران: آگه، ۱۳۸۸) ص ۵۹.
9. Karl Polanyi, *The Great Transformation: The Political and Economic Origins of Our Time* (Boston: Beacon Press, 2001 [1944]) p. 159, and George Dalton (editor), *Primitive, Archaic, and Modern Economics: Essays of Karl Polanyi* (New York: Doubleday and Company, Inc., 1968) p. 39.
10. Polanyi, *The Great Transformation*, p. 159.
۱۱. ظهور بحران آنتاگونیسم سیاسی در سی‌امین سالگرد پیروزی انقلاب را در نوشته‌ی ذیل با تفصیل بیش‌تری شرح داده‌ام:  
Mohammad Maljoo, "Three Placement Modes of the Economy in Post-revolutionary Iranian Society," in Eric Hoogland and Leif Stenberg (eds.), *Navigating Iran's Essence: Challenging Accepted Perceptions* (Syracuse, NY: Syracuse University Press, forthcoming)  
روایت اجمالی‌تری را نیز در مقاله‌ی ذیل به دست داده‌ام؛ محمد مالجو، "اقتصاد سیاسی مناقشه‌ی بیست‌ودوم خرداد."



گفتگو، شماره ۵۴، آبان ۱۳۸۸.

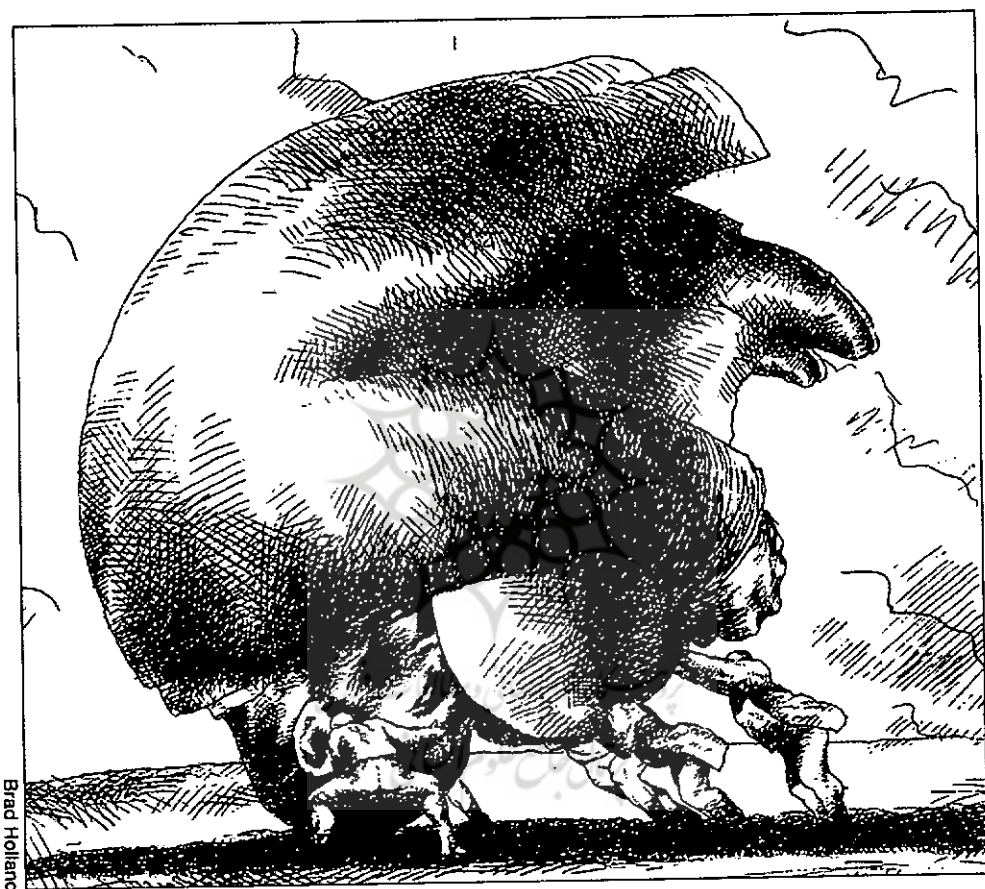
۱۲. نگاه کنید به فاطمه صادقی، "مطالبه جنس سبز،" *ندای سبز آزادی*، ۲۳ ژانویه ۲۰۱۰، در تارنمای ذیل:  
[www.irangreenvoice.com/article/2010/jan/23/542](http://www.irangreenvoice.com/article/2010/jan/23/542)

هم چنین بنگرید به:

Fateme Sadeghi, "A Feminine Struggle to Patriarchy? Women and Gender in the Green Movement," in Negin Nabavi (ed.), *The Iranian Revolution: Thirty Years After*, forthcoming.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی



Brad Holland